

از طریق کشف و ریشه‌کن‌ساختن افرادی که با حکومت مخالف بودند و اطلاع‌دادن از وضع و حال و روز مردم به او بود. مأموران ساواک بوسیلهٔ موساد و سیا و «سازمان امریکایی برای پیشرفت بین‌المللی» تربیت می‌شدند.

نخستین رئیس ساواک سپهبد تیمور بختیار بود که به سنگدلی و لذت‌بردن از زجر دادن دیگران شهرت داشت. او درنده‌خوی و فساداری نبود. در ۱۹۵۸ از واشینگتن دیدار کرد و با کیم روزولت که در ۱۹۵۳ برای استقرار مجدد شاه کمک کرده بود و آلن دالس رئیس سازمان سیا ملاقات کرد. به‌گفتهٔ روزولت بختیار به آنان گفت که در نظر دارد شاه را خلع کند و می‌خواست پشتیبانی آنان را جلب نماید. دالس بی‌درنگ پاسخ داد ایالات متحد چنین کمکی را نخواهد کرد و بلافاصله به برادرش جان فاستر وزیر خارجه تلفن زد تا به او هشدار بدهد که به بختیار اجازه ندهد در ملاقات با او اینگونه مطالب را مطرح سازد. لذا جان فاستر بمحض اینکه بختیار را به اتاق کارش هدایت کردند بدون وقفه صحبت کرد و تا وقتی که او را به بیرون راهنمایی کردند از صحبت بازناستاد.

سازمان سیا شاه را در جریان خیانت رئیس پلیس مخفی‌اش قرار داد. شاه تا ۱۹۶۱ که بختیار تظاهراتی علیه اصلاحات او ترتیب داد صبر کرد و سپس او را برکنار ساخت. چند سالی بختیار فعالیت‌های ضدشاه را از سویس اداره می‌کرد. سپس به عراق منتقل شد تا از آنجا اقدامات تهاجمی‌تری را ترتیب دهد. او در بیروت به اتهام حمل اسلحه بازداشت شد و وقتی لبنان از استرداد او خودداری کرد، شاه مناسبات خود را با لبنان قطع کرد. در ۱۹۷۱ بختیار در یک حادثهٔ شکار در عراق کشته شد و گمان می‌رفت که این حادثه را ساواک ترتیب داده باشد.

آنگاه ساواک از دست‌های مختلفی گذشت. از جمله سرلشکری که گفته می‌شد برای این شغل زیاد ملایم و روشنفکر است. در اواخر دههٔ ۵۰ و اوائل دههٔ ۶۰ ساواک فعالیت خود را به تعقیب و ترساندن و گاهی بازداشت کردن کسانی که با مصدق و جبههٔ ملی یا حزب غیرقانونی توده در ارتباط بودند متمرکز ساخته بود. در سالهای دههٔ ۷۰ اینگونه

اشخاص یا در تبعید بسر می‌بردند یا دست از فعالیت سیاسی کشیده بودند، لذا ساواک شروع به دست‌اندازی به خارج از کشور در میان سیاستمداران تبعیدی و دانشجویان کرد. هر یک از سفارتخانه‌های ایران در خارج مأموران ساواک خود را داشت، همانطور که هر سفارت شوروی مأموران «کاگت‌ب» خود را دارد. گمان می‌رفت اغلب گروه‌های دانشجویی در داخل و خارج کشور، دست‌کم یک خبرچین ساواک در میان اعضای خود داشته باشند.^{۲۳}

هنگامی که نیکسون و کیسینجر در مه ۱۹۷۲ از تهران دیدن کردند، مخالفت شدید و به دنبال آن سرکوبی شدید در ایران رو به گسترش بود. به‌عنوان مثال در ۱۹۷۰ یک روحانی بازداشت و تا سرحد مرگ شکنجه شده بود به این اتهام که با کنفرانسی درباره توسعه سرمایه‌گذاری در ایران مخالفت ورزیده بود. دولت می‌کوشید از عده کسانی که بین ایران و اماکن مقدس شیعه در عراق، بخصوص نجف رفت‌وآمد می‌کردند بکاهد، یعنی همانجایی که آیت‌الله خمینی مستقر شده بود. در طول سال ۱۹۷۱ چندین تظاهرات علیه شاه صورت گرفت و اعلامیه‌های فتوکپی‌شده در اعتراض به ولخرجیهای تخت‌جمشید درحالی‌که چندین استان در قحطی بسر می‌برد، انتشار یافت. سیزده نفر به اتهام قتل دو ژاندارم در کوههای البرز محاکمه و اعدام شدند. در ژانویه ۱۹۷۲ دولت محاکمه ۱۲۰ نفر را به‌اتهام جرایم گوناگون خرابکاری و فعالیت‌های ضد دولتی اعلام کرد. سی و دو نفر از آنان در میان اعتراض‌های خارجی‌ان بخصوص اروپاییان غربی که می‌گفتند تقصیر آنان از پیش تعیین شده و تحت شکنجه قرار گرفته‌اند، محکوم به اعدام شدند. بعدها معلوم شد نوزده تن از این عده اعدام شده‌اند. درست یک روز پیش از سفر نیکسون، پنج جوان ایرانی دیگر به عنوان تروریست تیرباران شدند. در ظرف شانزده ماه گذشته تعداد اعدام‌ها به ۳۸ فقره رسیده بود.^{۲۴}

23) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 108-9.

24) *Ibid.*, pp. 177-82; Shahrokh Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran* (New York: State University Press, 1980) pp. 161-62.

هنگامی که نیکسون و کیسینجر وارد تهران شدند، ماهیت این بحران رو به گسترش برای چندتن از زیرک‌ترین دیپلمات‌های امریکایی مقیم تهران روشن شده بود. ولی گزارشی که وزارت خارجه برای اطلاع رئیس‌جمهور تهیه دیده بود هیچ اشاره‌ای به این مخالفتها نمی‌کرد. نیکسون و مشاور امنیت ملی او بیشتر نگران پیشرفت ایران به صورت يك متحد نظامی قوی ایالات متحد بودند تا فشارهای داخلی که رژیم شاه وارد می‌ساخت.

• • •

شاه با دقت هرچه تمام‌تر خود را آماده این ملاقات کرده بود، حتی بیش از افرادی که نیکسون قبلاً فرستاده بود به جزئیات پرداخته بود. اصرار ورزیده بود که موتوسیکلت سوارانی که قرار بود نیکسون را از فرودگاه به کاخ ببرند نه یکبار بلکه دو بار تمرین کنند، آنهم در شب، تا اختلالی در امر عبور و مرور ایجاد نشود. می‌گفتند کلیه اشخاص سرشناس تهران، از جمله نخست‌وزیر و وزیر دربار و اعضای سفارت امریکا بجز شاه و ملکه دو شب را صرف رفتن به فرودگاه و ایستادن در محل توقف هواپیما و دست‌دادن پاکسانی که نقش نیکسون و همسرش را ایفا می‌کردند، و پیاده و سوار شدن به اتومبیلها و بازگشت به شهر نمودند. ۲۵

شاه يك شام رسمی به افتخار رئیس‌جمهوری و همراهانش داد. شامی نسبتاً كوچك با معیارهای دربار پهلوی با ۱۴۰ مهمان از جمله بسیاری از اعضاء خاندان پهلوی و انبوه خاویار و ودکا و شرابهای عالی و شامپانی. در زیر نور دوربینهای تلویزیسون، نیکسون نطق بی‌مزه سرهم‌بندی شده‌ای ایراد کرد و آن را با يك شوخی از قبول پرزیدنت آیزنهاور به پایان رساند که می‌گفت: «رهبران سیاسی موفق قابلیت آن را دارند که با بالاتر از خودشان ازدواج کنند». بعدها کیسینجر نوشت که شاه بعضی شنیدن این سخنان «با غم و اندوه به

۲۵) مصاحبه نگارنده با داگلاس هک فردوم سابق سفارت امریکا در تهران، ۴ ژوئیه ۱۹۸۵.

دور دست خیره شد. «۲۶»

پس از صرف شام کیسینجر همراه با هویدا نخست وزیر به يك کاباره رفت. نمایندگان مطبوعات حضور داشتند و زنی که رقص شکم اجرا می کرد روی زانوی کیسینجر نشست. مقامات ساواک از انتشار این عکس جلوگیری کردند. ۲۷ نیکسون و کیسینجر طی اقامت ۲۴ ساعته خود دو نشست کار با شاه داشتند. هیچ سند کتبی از مذاکرات آنان منتشر نشد ولی کسانی که صورت مجلس مذاکرات را دیده بودند - از جمله جورج بال معاون سابق وزارت خارجه که به دستور پرزیدنت کارتر مأمور خواندن پرونده ها شد - از دیدن آن شگفت زده شدند. ۲۸

نیکسون ضمن مذاکرات تأکید کرد که هر اقدامی که شاه می کند درست است و باید بیش از پیش از این کارها بکند. او شاه را از اینکه فرمانروایی سرسخت است ستود و از وی خواست که کنترل خلیج فارس را در دست بگیرد و هیچ گاه مثل آن «مرد دیوانه» یعنی مصدق شیرهای نفت را نبندد. ایالات متحد به او متکی است و او تجسم دکترین نیکسون بشمار می رود. طبق يك روایت نیکسون عملاً به شاه گفت «از من حمایت کن.» ۲۹

شاید غیرمنتظره ترین کار از سوی رهبر بزرگترین دموکراسی جهان این بود که نیکسون بخاطر شیوه ای که شاه ایران را اداره می کند به او تبریک گفت. او ظاهراً از شاه خواست که به «لیبرالهای ما که به حقوق بشر چسبیده اند اعتنا نکنید.» بنابراین به نظر شاه باید چنین رسیده باشد که نیکسون اعمال ساواک را تصویب می کند. قدر مسلم

26) Henry Kissinger, *The White House Years* (Boston: Little, Brown & Co., 1979), p. 1263.

(۲۷) واتسینگتن پست، ۳۱ مه و ۱ ژوئن ۱۹۷۲.

28) George Ball, *The Past Has Another Pattern* (New York: Norton, 1982) pp. 453-55;

و نیز مصاحبه نگارنده با جورج بال، ۱۲ ژوئن ۱۹۸۰.

29) Sick, *All Fall Down*, pp. 13-15;

و نیز مصاحبه نگارنده با گاری سیک، ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰.

اینکه او هیچ مخالفتی با شیوه‌های ساواک نکرد.^{۳۰} شاه خوشحال بود که سرانجام سیاستمداری و قدر و منزلت او را برسمیت شناخته‌اند و خوشحال‌تر بود که نقش ژاندارم خلیج فارس بر عهده‌اش واگذار شده است. در عوض سه چیز تقاضا کرد: اولاً سازمان سیا به او کمک کند تا به کردها در قیام دیرینه‌شان علیه عراق کمک نماید. ثانیاً ایالات متحد عدّه زیادی کارشناس فنی نظامی برایش بفرستند. ثالثاً و از همه مهم‌تر اینکه او نه تنها بتواند مسلح شود بلکه اجازه غیرمحدود بیابد که هر نوع جنگ‌افزار پیشرفته‌ای را که در زرادخانه آمریکا موجود است خریداری کند. شاه مخصوصاً در این خصوص اصرار می‌ورزید زیرا پنتاگون در تحویل هواپیماهای جنگنده شکاری «اف-۱۴» و «اف-۱۵» مورد تقاضای او تاخیر کرده بود.^{۳۱} ایالات متحد معمولاً کمک نظامی خود را با قیودی همراه می‌کنند که دولت دریافت‌کننده کمک آن را غیرقابل قبول می‌یابد. پاره‌ای از کارمندان سفارت آمریکا در تهران با شاه موافق بودند که پنتاگون در تأمین نیازهای تسلیحاتی او تعلل می‌کند. از سوی دیگر سالها بود که مطالعات پنتاگون به این نتیجه رسیده بود که هرگونه تهدیدی به مرزهای شمالی و غربی ایران را می‌توان با پیشرفت و آموزش تدریجی ولی دائمی نیروهای مسلح برطرف کرد نه با انتقال ناگهانی آخرین تکنولوژی نظامی آمریکا به ایران.^{۳۲}

• کاری سیک دستیار زیبگنیو برژینسکی در امور ایران که پرونده ملاقات ۱۹۷۲ را خوانده بود بعدها نوشت که وقتی ساواک در سالهای دهه ۷۰ به مخالفان حمله کرد «شاه دلایلی داشت که تشبیه عناصر مخالف با استقبال واشینگتن روبرو خواهد شد و شیوه‌های او با مقدار زیادی اغماض تلقی خواهد گردید.»^{۳۰}

30) Ibid. 31) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 134.

Robert Graham, *The Illusion of Power* (London: Croom Helm, 1978), p. 171.

(این کتاب تحت عنوان ایران، سراب قدرت به فارسی ترجمه شده است.)

• در مورد جنهای جنگنده «اف-۱۴» و «اف-۱۵» پنتاگون تا آن زمان استدلال کرده بود که این هواپیماها در مراحل اولیه پیشرفت هستند و وقتی آماده تحویل شوند امکان دارد دیگر به نفع آمریکا نباشد که آنها را در اختیار ایران

نیکسون و کیسینجر کلیه این تگرانیها را کنار نهادند و موافقت کردند که شاه می‌تواند به استثنای سلاحهای هسته‌ای هر چیزی را که بخواهد دریافت کند. از آن‌پس تصمیم در مورد اینکه ایران به چه سلاحهایی نیاز دارد دیگر با پنتاگون نبود.^{۳۲}

همچنین نیکسون حضور نظامی امریکا در خلیج فارس را به شاه پیشنهاد کرد. شاه این پیشنهاد را رد کرد و اظهار داشت خودش می‌تواند از منطقه دفاع نماید. شاه از توصیه‌ای که نیکسون درباره مخالفان داخلی کرده بود تشکر کرد و گفت آنها را به زندان خواهد افکند. او با نظر نیکسون موافقت کرد که باید از رخنه گرایشهای «خرابکارانه» در میان دانشجویان جلوگیری کرد.^{۳۳}

دومین روز اقامت نیکسون در تهران در نتیجه خشونت‌های ضد-امریکایی ضایع شد که با گذشت زمان معلوم می‌شود هشدار می‌بوده‌است به روابط صمیمانه‌ای که شاه و نیکسون و کیسینجر در شرف ایجاد آن بودند. دو لوله دینامیت در نزدیکی اداره اطلاعات امریکا منفجر شد و سپس یک ژنرال امریکایی که مستشار نیروی هوایی ایران بود طی انفجاری بشدت مجروح شد و بالاخره بمبی در مقبره رضاشاه درست چهل و پنج دقیقه قبل از ساعتی که نیکسون قرار بود تاج گل بگذارد ترکید.^{۳۴} رونالد زیگلر وابسته مطبوعاتی کساح سفید گفت: «دلیلی در دست نیست که هدف حوادثی که امروز گزارش شده است رئیس جمهوری یا هر یک از همراهانش بوده باشد.»^{۳۵}

بگذارد. واتکین ملوین لرد وزیر دفاع امریکا نسبت به اعزام کارشناسان فنی به ایران بی‌میل بود. ضمناً این تگرانی وجود داشت که مبدا این سلاحهای پیشرفته به دست شورویها بیفتد.^{۳۶}

32) Sick, *All Fall Down*, p. 14.

33) Ibid.

34) Ibid., p. 23;

و نیز مصاحبه نویسنده با گازی سیک، ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۵ و با جورج بال، ۱۲ ژوئن ۱۹۸۰.

(۳۵) واشینگتن پست، ۱ ژوئن ۱۹۷۲.

(۳۶) همانجا.

نیکسون پیش از ترك تهران يك گفتگوی دیگر با شاه داشت و ضمن آن مجدداً بر تعهدات ایالات متحد نسبت به نقش جدید ایران در خلیج فارس تأکید ورزید. آنگاه يك مهمانی ناهار مختصر برای شاه و در حدود بیست تن از مقامات امریکایی و ایرانی داد. پس از آن با اسکورت موتورسوار خود عازم فرودگاه شد. اسکورت ریاست جمهوری بمنظور پرهیز از تظاهرات، تهران را دور زد و از طریق تپه‌های خالی از سکنه شمال شهر به فرودگاه رفت. اما حتی در آنجا دانشجویان در انتظارش بودند. اتومبیل‌های رسمی زیر باران سنگت قرار گرفت. به دنبال این واقعه صدها دانشجو طبق توصیه نیکسون جمع‌آوری و بازداشت شدند.

پس از آنکه امریکاییان رفتند، امیراصلان افشار سفیر ایران در واشینگتن از شاه پرسید آیا مذاکرات بخوبی انجام گرفت؟ شاه پاسخ داد: «آری، بسیار خوب.»

«آیا اعلیحضرت به خواستهایشان رسیدند؟»

«آری، بیش از آنچه می‌خواستیم، بیش از آنچه انتظار داشتیم.» ۲۷

چند هفته بعد يك گزارش اطلاعاتی از دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت خارجه امریکا متذکر شد که بمب‌گذاری هنگام مسافرت نیکسون و حملات قبلی نشان می‌دهد که

گرایش به خشونت در میان جوانانی که به فعالیتهای زیرزمینی در ایران اشتغال دارند ریشه گرفته است و پی‌آمدهای درازمدتی برای ثبات کشور در آینده دربر خواهد داشت... دست‌کم چندصد نفر از جوانان طبقه متوسط ایرانی که در خارج یا داخل کشور تحصیل کرده‌اند به اندازه‌ای نسبت به جامعه و دولت خود بیگانه شده‌اند که دشواریهای زندگی مخفیانه و خطرات جانی را بمنظور ایجاد دگرگونیهای عمده که اغلب کمتر از انقلاب

بنخاطر انقلاب» نیست پذیرفته‌اند. ۲۸

ولی یادداشتی که کیسینجر به پخش آن در دستگاه اداری امریکا پرداخت بکلی متفاوت و در راستای وعده‌های نیکسون به شاه بود. به سازمان سیا دستور داده شد کردها را مسلح کند. نماینده سیا در ایران اعتراض کرد و پیش‌بینی فاجعه‌ای را نمود. در واقع سیاست جدید برای کردها فاجعه‌آمیز بود زیرا پس از آنکه شاه از آنان برای نیل به مقاصدش بهره‌برداری نمود، آنان را به حال خودشان رها کرد.*

38) INR Intelligence note: «Secret: Iran: Internal Dissidence—a Note of Warning», INR, June 12, 1972.

* تصمیم نیکسون و کیسینجر دایر بر اینکه سازمان سیا مقادیر زیادی اسلحه به کردها برساند، مورد مخالفت سفیر امریکا و نماینده مقیم سیا در تهران قرار گرفت. در واشینگتن، کمیته ۴۰ که گروه ناظر بر عملیات پنهانی بود هیچ فرصتی نیافت که درباره این سیاست بحث و آن را تأیید کند. فقط پس از آنکه جان کانالی به ایران اعزام شد تا شاه را از اینکه طرح در دست اقدام است مطمئن سازد، یک صفحه پل‌کپی‌شده شامل خلاصه طرح برای امضا به اعضای کمیته داده شد.

کاخ سفید و شاه مایل نبودند کردها به خودمختاری که برای آن می‌جنگیدند دست یابند. هر دو می‌خواستند مادام که شاه برای منافع ایران لازم می‌دانست، از کردها بعنوان وسیله فشار و درگیر کردن سربازان عراقی استفاده کنند. کردها این موضوع را نفهمیدند. رهبرشان مصطفی بارزانی اغلب به مأموزان سیا می‌گفت که به شاه اعتماد ندارد ولی کاملاً به ایالات متحد معتقد است. اگر به هدفش نایل می‌شد «حاضر بود پنجاه و یکمین ایالت امریکا بشود.»

در مارس ۱۹۷۵ شاه به توافقی با عراقیها نایل شد؛ کمک به کردها را قطع کرد و درحالی که عراق دست به حمله گسترده‌ای به کردها زده بود مرزهایش را بست. بارزانی تلگرامهای نومیدانه‌ای برای نمایندگان سیا در تهران فرستاد و تقاضای کمک کرد. نمایندگان سیا این تلگرامها را به واشینگتن فرستاد و نگرانی خودش را درباره اوضاع منطقه متذکر گردید. نیز بارزانی به کیسینجر نوشت: «نهضت و ملت ما در برابر سکوت همگان به طرزی باورنکردنی در شرف نابودی است. عالیجناب، ما احساس می‌کنیم که ایالات متحد مسئولیت اخلاقی و سیاسی در قبال ملت ما دارد که خودش را به سیاست کشور شما

در ژوئیه ۱۹۷۲ کیسینجر یادداشتی صادر کرد که جالبترین سندی است که یک مشاور امنیت ملی نوشته است. او به نام رئیس جمهوری به وزیران دفاع و خارجه دستور داد هرگونه جنگ افزار که شاه بخواهد در اختیارش بگذارند. اگر شاه هواپیماهای اف - ۱۴، می خواست می بایست به او داده شود. اگر اف - ۱۵، می خواست می بایست به او بدهند. در یادداشت مزبور آمده بود که رئیس جمهوری به شاه گفته است که ایالات متحد اصولاً مایل به فروش این هواپیماها بمحض اطمینان از کارآیی آنها است. با توجه به این قول و قرار، تصمیم درباره خرید و زمان تحویل آن باید به دولت ایران واگذار شود. اگر شاه بمبهای هدایت شونده لیزری نیز می خواست می بایست به او داده می شد. اگر او تعداد بیشتری کارشناس فنی نظامی امریکایی می خواست می بایست برایش فرستاده می شد. اما بازهم کار به همین جا ختم نمی شد. کیسینجر نوشت رئیس جمهوری تأکید کرده است که بطور کلی تصمیم در مورد تأمین تجهیزات نظامی باید در درجه اول به دولت ایران واگذار شود. اگر دولت ایران تصمیم به خرید پاره ای تجهیزات بگیرد، باید با درایت هرچه تمامتر به خرید جنگ افزارهای امریکایی تشویق شود و توصیه فنی در مورد طرز کار تجهیزات مزبور در اختیارش قرار گیرد. ۲۹

متعهد ساخته است.»

از سوی نمایندگی سیا در تهران تقاضای دیگری ارسال شد ولی هیچ پاسخی از واشینگتن نرسید. حمله عراقیها نهضت بارزانی را خرد و نابود ساخت. دو بیست هزار پناهنده کرد به ایران گریختند. کمکهای انسانی کافی نبود. ایران بزور چهل هزار کرد را به عراق برگرداند. از قول کیسینجر می گفتند: «عملیات پنهانی را نباید با کار مبلغین مذهبی اشتباه کرد.» ۳۰

۳۹) یادداشت «قابل توجه» کیسینجر خطاب به وزیر خارجه و وزیر دفاع: بکلی سری، ۱۵ ژوئن و ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۲.

۴۰) گزارش کمیسیون پایک در مقاله ای به قلم روزنامه نگار مشهور امریکایی ویلیام سافایر در شماره های ۱۲ فوریه ۱۹۷۶ و ۱۹ دسامبر ۱۹۷۷ نیویورک تایمز منتشر شد.

* * *

گشاده دستی امریکا به خودی خود قابل توجه است. اما شگفت انگیزتر از هر چیز دستور کیسینجر است مبنی بر اینکه فقط شخص شاه در مورد اینکه ایران چه نیازهایی دارد تصمیم می گیرد. یعنی شاه تصمیم می گیرد که چه نوع و چه مقدار جنگ افزار امریکایی باید به تهران ارسال شود نه دولت امریکا. همانطور که کیسینجر در یادداشت بعدی اش به نیکسون خلاصه کرد: «ما سیاستی اتخاذ کردیم که در واقع پیش بینی می کند که با هرگونه تقاضای شاه در مورد خرید اسلحه از ما موافقت خواهیم کرد (بجز پاره ای از نیازمندیهای تکنولوژی پیشرفته و البته به استثنای سلاحهای هسته ای...)»

این سفارشها در پنتاگون، دست کم در میان کارمندان غیرنظامی اداره امور امنیت بین المللی که وظیفه تطبیق دادن فروش جنگ افزارهای امریکایی را با منافع ملی برعهده دارد، با قدری ترس و وحشت استقبال شد. آنها مخالفتی با اینکه شاه جای انگلیسیها را در خلیج فارس بگیرد نداشتند، چون طراحان سیاست انگلیس و امریکا چاره دیگری برای آن نمی دیدند، ولی ضمناً می پرسیدند آیا واقعاً این کار درست است که امریکا تشخیص نیازها و قابلیت های ایران را فقط منوط به تصمیم شاه بکند؟^{۴۱}

شاه از بسیاری جهات قلباً یک نظامی ساده بود. یکبار گفته بود اگر شاه نبود دلش می خواست ژنرال نیروی هوایی باشد.^{۴۲} همسرش یکبار گفت: «یکی از چیزهایی که شوهرم در زندگی دوست دارد پرواز با هواپیما و اتومبیلرانی و قایقرانی است - یعنی سرعت!» او در تمام مدت عمر از مشاهده ادوات نظامی اگر نگوییم دچار وسوسه می شد، بشدت خوشحال می شد.^{۴۳} در همان سال ۱۹۷۲ شاه گفت: «امروز اگر از نظر جغرافیائی و استراتژیکی صحبت کنیم، گزاف نیست که ایران را مرکز سنتو بدانیم. و چون سنتو مرکز ناتو-سنتو-سیتو است بنابراین از یک لحاظ سنگ زیرین این بنا بشمار می رود.»

41) Sick, *All Fall Down*, p. 14.

42) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 200.

43) Laing, *The Shah*, p. 191.

جورج بال معاون سابق وزارت خارجه و «اندیشمندی» سیاست‌خارجی امریکا، بعدها پرونده‌های مربوط به ایران را به دستور پرزیدنت کارتر مطالعه کرد. او یادداشت کیسینجر را «عجیب‌ترین چیزی که تاکنون دیده بود» توصیف کرد. بال در خاطراتش نوشت: «کیسینجر با فروش هرچه شاه می‌خواست، بدون توجه به نظریات واشینگتن، ناگهان با رویه گذشته امریکا قطع رابطه کرد.» وانگهی «به عقیده من روشن است که نیکسون با گماردن شاه به حفظ منافع غرب در سرتاسر ناحیه خلیج فارس، سهواً به جنون خودبزرگ‌بینی شاه که منجر به سقوطش شد کمک کرد.»^{۲۴}

بال شاه را از اوائل دهه ۶۰ می‌شناخت و در سالهای آخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ تقریباً هر سال از ایران دیدن می‌کرد. به عقیده او «اجازه دادن به شاه به دستیابی آزاد به پیشرفته‌ترین جنگ افزارهای امریکایی مثل این بود که کلید دکان مشروب‌فروشی را در اختیار فردی که اعتیادش به الکل مسلم شده است بگذارند.» موافقت بی‌چون و چرای امریکا با فروش اسلحه به ایران و افزایش بهای نفت این فکر را در مغز شاه بوجود آورد «که از جانب خدا مأمور تبدیل ایران به پنجمین کشور نیرومند جهان شده است... او در تلاش در انجام این مأموریت الهی خودش را از ملتش جدا ساخت، احساس تناسب را از دست داد و با این کار خود نیروهایی را که هدفشان نابودی او بود آزاد کرد.»^{۲۵} نظر هنری کیسینجر طبعاً متفاوت بود. وی در نخستین جلد از خاطرات خود، سالهای کاخ سفید نوشت:

کمک به مسلح کردن شاه امری ضروری بود. در برابر این تصمیم خاص نیکسون، تمایل شاه به دریافت هواپیماهای «اف - ۱۴» و «اف - ۱۵» و تجهیزات مربوط به آن قرار داشت. مخالفت‌هایی نیز با این تصمیم صورت گرفت: پاره‌ای از این مخالفتها از بی‌میلی وزارت دفاع به تحویل تکنولوژی پیشرفته و ترس

(۲۴) مصاحبه نگارنده با جورج بال.

(۲۵) *The Past Has Another Pattern*, pp. 453-58.

وزارت خارجه از این که ممکن است این معامله دیگران را تحریک کند ناشی می‌شد. راه دیگری که در برابر شاه قرار داشت خرید هواپیماهای «میراژ» فرانسوی بود که از لحاظ فنی از هواپیماهای امریکایی عقب‌تر بودند. نیکسون این مخالفتها را نادیده گرفت و این شرط را اضافه کرد که در آینده در مورد تقاضاهای ایران هیچگونه تردید و تأملی نباید کرد. با توجه به آمادگی و مهارتی که دستگاه اداری ما در خنثی کردن دستور-العملهایی دارد که به اجرای آنها بی‌رغبت است، این تعهد را «چاه ویل» نامیدن، گزاف‌گویی است. این خصلت بارها در دوران زمامداری نیکسون نشان داده شد. (مثل زمان جنگ هند و پاکستان) و بزودی در اثر تضعیف قدرت نیکسون در نتیجه قضیه واترگیت متراکم گردید.^{۴۶}

برعکس، گاری سیک دستیار زیگیو برژژینسکی در امور ایران می‌نویسد: «دستور رئیس جمهوری صریح و جامع و مانع بود و برای کسانی که در مورد عاقلانه بودن این تصمیم که به شاه سفید امضا داده شود سؤال می‌کردند، کوچکترین راه گریزی باقی نمی‌گذاشت... دستور با لجبازی به اجرا درآمد.» قراردادهای نظامی ایران و امریکا از ۵۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۲ به ۲٫۵ میلیارد دلار فقط در ۱۹۷۳ افزایش یافت.^{۴۷}

کیسینجر در جلد دوم خاطراتش تحت عنوان **سالهای دگرگونی** نظر متفاوتی ابراز کرد و نوشت: «هیچ سفید امضایی در کار نبود و من تردید دارم که پرزیدنت فورد و کارتر حتی از وجود این دستور آگاهی داشتند - همانطور که خود من هم فراموش کرده بودم.» با وجود این، هنگامی که شاه در ۱۹۷۵ به واشینگتن سفر کرد، کیسینجر یک یادداشت توجیهی برای پرزیدنت فورد فرستاد که در آن نوشته بود: «پس از آنکه پرزیدنت نیکسون در مه ۱۹۷۲ از تهران دیدن کرد، ما سیامتی در پیش‌گرفتیم که براساس آن با هرگونه تقاضای خرید

46) Kissinger, *The White House Years*, p. 1072.

47) Sick, *All Fall Down*, pp. 13-19.

اسلحه شاه از خودمان موافقت کنیم.» کیسینجر نوشت تنها امتثالی که قائل شدیم پاره‌ای تسلیحات با تکنولوژی پیشرفته و سلاحهای هسته‌ای بود. ۴۸ بنابراین نه تنها پرزیدنت فورد را شخص کیسینجر از این سیاست آگاه کرده بود بلکه همانطور که سیک اشاره می‌کند دستورالعمل مزبور در روزهای آخر زمامداری فورد موضوع بحثهای داغی در سطوح عالی دولت شده بود که کیسینجر در برابر مخالفان آن در درون هیئت وزیران، مرتباً از آن دفاع می‌کرد. در طول تاریخ امریکا، هیچ‌گاه یک رئیس‌جمهوری به سازمان امنیت ملی خود دستور نداده بود که تقاضاها و قضاوتهای یک رئیس کشور خارجی را در تحویل اسلحه بپذیرند. پی‌آمدهای این کار هم برای شاه، هم برای ایران، هم برای سیاست خارجی امریکا مصیبت‌بار بود.

۴۸) یادداشت کیسینجر تحت عنوان «استراتژی برای مذاکرات جناب‌عالی با شاه ایران»، سری، غیرقابل‌پخش، ۱۳ مه ۱۹۷۵.

فصل دهم

ماده شریف

چندی نگذشت که زندگی در باهاما برای شاه و همراهانش تقریباً غیرقابل تحمل شد. شاه احساس بیماری می کرد. پزشك فرانسوی اش دکتر فلاندرن محرمانه به باهاما آمد تا با کمک ملکه و دکتر پیرنیا سعی در معالجه او بکند. ولی کافی نبود.^۱

ویلاي کنار ساحل حالت خفقان ایجاد می کرد. با وجود جهانگردان و روزنامه نگاران و شکارچیان امضا و سایر دوره گردان سرتاسر ساحل، آنها می بایست بیشتر اوقات خود را در حیاط خلوت کوچک خانه بگذرانند که در گوشه ای از آن جامه دانه انباشته شده بود. مسائلی که موجب خنده و تفریح باشد بسیار کم بود. یکی از آنها نامه ای بود که در آن گروهی از زنان امریکایی پیشنهاد می کردند دسته جمعی با همراهان شاه ازدواج کنند تا آنها بتوانند بدینوسیله روادید ورود به امریکا بگیرند. یکی دیگر نامه ای از خانم چیانگت کای شک بود که نوشته بود وضع آنان به نظرش بسیار آشنا می آید.^۲

(۱) مصاحبه نگارنده با دکتر ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵ و پس از آن.

(۲) مصاحبه نگارنده با سرهنگ کیرمرث جازان در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۵.

هنوز یاسر عرفات تهدید می‌کرد که گروهی از اعضای سازمان آزادی‌بخش فلسطین را برای دستگیری و بازگرداندن شاه پسه ایران خواهد فرستاد. سپس یکی دیگر از مقامات سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تهران اعلام کرد که اگر شاه در مراکش مانده بود، او را می‌دزدیدند. روزنامه‌ها به انتشار اخباری پرداختند حاکی از اینکه فلسطینیان در راه باهاما هستند. به استثنای چند پیرزن جهانگرد با موهای رنگ‌کرده، هرکسی در ساحل دریا می‌توانست برای کشتن آمده باشد.

در تهران حجت‌الاسلام صادق خلغالی حاکم شرع اعلام کرد که شاه و اعضای خانواده‌اش محکوم به مرگ شده‌اند و هرکس آنها را به قتل برساند دستور دادگاه را اجرا کرده‌است. خلغالی گفت: «من احکام اعدام زیادی صادر کرده‌ام و به این کار خود افتخار می‌کنم. من در مقابل خونهایی که در این کشور ریخته شده خون شاه را مطالبم.»
چندی بعد خلغالی اظهار داشت که جوخه‌ای از مردان مسلح را به تعقیب شاه فرستاده و کارلوس تروریست مشهور بین‌المللی را استخدام کرده‌است. علاوه بر آن برای کسی که شاه را بکشد ۷۰ هزار دلار جایزه تعیین کرد. خلغالی گفت که فرج و اشرف نیز در لیست ضربت او قرار دارند ولی اگر آنها شاه را بکشند از مجازات معاف خواهند شد و افزود: «اگر فرج شاه را بکشد نه فقط جایزه را دریافت خواهد کرد بلکه مورد عنو قرار خواهد گرفت و خواهد توانست به ایران برگردد.»^۳

با توجه به این مسائل، امنیت در جزیرهٔ بهشت هرگز کافی نبود. در همین حال هزینهٔ اقامت نیز سرسام‌آور می‌شد. بمبدها دیوید راکفلر گفت: «در باهاما گمان می‌کردند شاه در گردش و تعطیلات بسر می‌برد و چنان وقیحانه سرکیسه‌اش می‌کردند که خیلی زود در صدد یافتن اقامتگاه دیگری برآمد.»^۴

واکنش پرزیدنت کارتر نامساعدتر بود. در دفتر خاطرات روزانه‌اش

(۳) دیلی تلگراف، لندن، ۱۴ مه، ۲۳ مه، ۱۸ ژوئن و ۲۲ ژوئن ۱۹۷۹.

(۴) نیویورک تایمز، ۱۷ مه ۱۹۸۱.

نوشت: «شاه علی‌رغم ثروت سرشاری که دارد از فکر اینکه مردم می‌خواهند کلاهش را بردارند دچار وسواس شده‌است.»^۵

ضمناً انتقاد از اقامت مولانی شاه در داخله کشور باهاما در حال گسترش بود. احزاب مخالف حضور او را چون «يك لكه ننگ و رسوائی» محکوم می‌کردند. حزب سوسیالیست اعلام کرد که این بهایی است که باهاما باید به‌عنوان «زمین بازی واقع در پشت دنیای غرب پردازد.»^۶

شاه تحت این فشارها به نوشتن خاطرات جدیدش پرداخت تا اولاً اعمال خود را در دوره حکومتش توجیه کند و در ثانی میان چیزهای دیگر، جنونی را که از هنگام افزایش بهای نفت در ۱۹۷۳ گریبانگیر ایران شده بود شرح دهد.

نفت در تاریخ معاصر ایران نقش خون در بدن انسان را ایفا می‌کرد - با این تفاوت که کار آن فقط حیات‌بخشیدن نبود. در واقع همانطور که طلا باعث بدبختی شاه میداس گردید، نفت نیز بلای شاه ایران شد.

در طول نیمه اول قرن بیستم، صنعت نفت ایران در دست انگلیسیها قرار داشت. یکی از مؤثرترین استدلالهای مصدق علیه انگلیسیها این بود که پس از گذشت پنجاه سال هنوز هیچ متخصص فنی ایرانی در صنعت مزبور وجود نداشت و اغلب کارگران «شرکت نفت انگلیس و ایران» فاقد مسکن بودند. پس از آنکه انگلیسیها و امریکاییها توطئه‌ای برای براندازی مصدق ترتیب دادند و شاه در ۱۹۵۳ به سلطنت بازگشت، يك کنسرسیوم بین‌المللی بمنظور بهره‌برداری از نفت ایران تأسیس شد که متشکل بود از «شرکت نفت انگلیس و ایران» (که نام آن به «شرکت نفت بریتانیا» تغییر یافته بود)، رویال داچ‌شل، شرکت نفت فرانسه، استاندارد اویل، گلف‌اویل، تک‌زاس اویل، سوکونی-موبیل. شرکت‌های مزبور در ۱۹۵۴ قراردادی براساس تقسیم پنجاه-پنجاه درآمد با دولت ایران امضا کردند که در آن هنگام

5) Carter, *Keeping Faith*, p. 452.

6) دیلی تلگراف، لندن، ۲۸ آوریل ۱۹۷۹.

روال معمول در خاورمیانه بود. ایرانیان تا سالها بعد کشف نکردند که يك موافقتنامه سری درباره محدود کردن تولید و درآمد ایران بین اعضای کنسرسیوم وجود دارد.^۷

اوپک - سازمان کشورهای تولیدکننده نفت - در ۱۹۶۰ تأسیس شد و در آغاز شاه می‌ترسید که مبادا «ابزار امپریالیسم اعراب» باشد. او همچنان به بدگمانی خود در مورد اینکه شرکتهای نفت با ایران منصفانه رفتار نمی‌کنند ادامه می‌داد. در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۸ کنسرسیوم را وادار کرد که نرخ تولید خود را در مورد ایران افزایش دهد. (شرکتهای نفت بی‌میل بودند ولی در برابر فشار دولت امریکا که می‌گفت بهتر است «دشمنی شاه را برنینگیزند» تسلیم شدند.) شاه هشدار داده بود که اگر با نظریاتش موافقت نکنند مناطق نفت‌خیز را تصرف خواهد کرد.^۸

آنگاه شاه تلاش خود را در این کار متمرکز کرد که ایران را عضو مسلط اوپک بنماید. در فوریه ۱۹۷۱ کشورهای تولیدکننده نفت زیر فشار ایران، برای افزایش بهای نفت به میزان وسیع شرکتهای نفت را در فشار گذاشتند؛ میزان وسیع البته در مقایسه با قیمت‌های قبلی نه آنچه بعدها رسید. جنگ اکتبر در سال ۱۹۷۳ برای نخستین بار قدرت کارتل نفت و شاه را به جهانیان نشان داد.

اعراب صدور نفت را تحریم کردند ولی شاه بر رغم فشارهایی که بر او وارد می‌شد به ارسال نفت به امریکا متحد اصلی اسرائیل ادامه داد. شاه با وجود دوستی که با سادات داشت، موجودیت اسرائیل را برای منطقه لازم می‌دانست. او بمنظور تسکین همسایگانش خواستار عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی در ۱۹۶۷ گردید، وسایل پزشکی به اردن و کمک لجستیکی به عربستان فرستاد. اجازه داد هواپیماهای حامل ملزومات شوروی از فراز خاک ایران پرواز کنند. پس از آنکه جنگ به پایان رسید، شاه اعلام داشت که اکنون شرکت ملی نفت ایران کنترل تولید را از کنسرسیوم تحویل می‌گیرد. از يك جهت او سرانجام آرزوی مصدق را عملی ساخت.

7) Keddie, *Roots of Revolution*, pp. 89-90, 132-140.

8) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 110.

در ماههای پس از جنگ، اوپک بهای نفت را حدود ۴۰۰ درصد افزایش داد. در این جریان شاه یکی از جنگجویانه‌ترین و آشکارترین نقشها را ایفا کرد. ایالات متحد که وابستگی‌اش به نفت‌خارج هر سال افزایش می‌یافت، چنانکه در ۱۹۷۰ واردکننده نفت شده بود، اعتراض کرد. شاه اعتراض را نپذیرفت و گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند نظرش را به ما دیکته کند. هیچ‌کس نمی‌تواند انگشتش را روی ما بلند کند، چون ما هم انگشت خود را بلند خواهیم کرد.»^۹

موضع شاه ساده و منطقی بود. نفت يك «ماده شریف» بود. نفت ایران به ایران تعلق داشت. باوجود این بیگانگان (بخصوص انگلیسیها) از وقتی که نفت کشف شده بود درصدد دزدیدن آن از ایران بودند - در واقع حتی قبل از کشف آن. سود شرکتهای نفتی مرسام‌آور بود. تقاضای غرب برای نفت ارزان بهترین نمونه حرص و آز غرب را نشان می‌داد. نفت دارای خواص و موارد استفاده عالی است و حیف است این ماده شریف برای برآورداختن اتومبیلهایی که با بنزین کار می‌کنند تلف شود. بهای بقیه کالاها بسیار سریع‌تر از نفت افزایش یافته است.

وانگهی نفت ایران فقط تا بیست سال دیگر دوام خواهد داشت. مطالبه بهای زیادتر برای آینده ایران جنبه حیاتی دارد. در ۱۹۷۴ پرسید: «چرا جریان نفت را قطع کنیم؟ این ماده‌ای است که ایران برای بهبود شرایط زندگی ۳۲ میلیون نفر مورد استفاده قرار می‌دهد. ما نمی‌خواهیم نفت خود را به عنوان سوخت بفروشیم، زیرا نفت به اشکال دیگر بمراتب برای انسان مفیدتر خواهد بود. از نفت می‌توان در حدود ۷۰،۰۰۰ کالا از جمله تولیدات باارزش پتروشیمی و دارویی بدست آورد. بنابراین بهای افزایش‌یافته نفت «عادلانه و منطقی است» زیرا براساس هزینه جایگزین کردن يك منبع انرژی دیگر - بخصوص انرژی هسته‌ای - تعیین شده است.»^{۱۰}

بسیاری از مطالب فوق قابل بحث و بخشی از آن قابل قبول بود. اما افزایش بهای نفت که به سرعت پس از جشنهای تخت‌جمشید صورت

9) Ibid., p. 140.

۱۰) مجله اخبار امریکا و گزارشهای جهان، ۶ مه ۱۹۷۴.

گرفت، ناگهان در نظر غرب نوعی شکل دیو و هیولا به شاه بخشید. تا این هنگام شاه در نظر خوانندگان روزنامه‌ها و بینندگان تلویزیون غرب بیشتر جنبه حاشیه‌ای داشت. در سالهای دهه ۶۰ مقالاتی به نفع او نوشته می‌شد، ولی به هیچ وجه جنبه افراط نداشت و معمولاً او را يك فرمانروای خودکامه روشن فکر ترسیم می‌کردند. هنگام ضیافتی که در تخت جمشید برپا کرد، مدتی کوتاه به عنوان پادشاه پرزرق و برق نمایشی در صفحات اول روزنامه‌ها درخشید. بسیاری از مطبوعات او را ستاره يك نمایش اپراكميك نامیدند و سؤالاتی مطرح کردند. پس از آن یکبار دیگر به صفحات داخلی روزنامه‌ها برگشت.

پس از دخالت در افزایش بهای نفت، مجدداً شاه در همه جا بود؛ در صفحات اول روزنامه‌ها، در برنامه‌های مستند تلویزیونی، قهرمان یا ضد قهرمان داستانهای تخیلی و پرخواننده از قبیل سقوط ۷۹ نوشته پل اردمن. یکبار خود او، پلیس مخفی او، بلندپروازیهایی او، او را مبدل به یکی از اساطیر زنده معاصر کرد و روزنامه نگاران و داستان نویسان و فیلمسازان هجوم آوردند تا بفهمند در کشور او چه می‌گذرد. در نظر بسیاری از مردم درك این مطلب دشوار بود که چگونه شخصی چون هنری کیسینجر او را متحد بدون قید و شرط می‌نامد و یکی از متجاوزترین رهبران اوپك پیشرو دگرگونی است که تمامی جهان را منقلب ساخته است. ناگهان شاه موجب ترس و نگرانی گردید.

احساس این دگرگونی تنها در جهان غرب نبود. حتی در نظر کسانی که او را دوره کرده بودند، شاه تغییر کرده بود. بنظر می‌رسید بلندپروازیهایش رفته رفته از حدود امکاناتش خارج می‌شود. بعدها یکی از درباریانش تصویر دیگری از او نشان داد: «جشنهای تخت جمشید او را به آسمان رسانید. پس از آن نیکسون و نفت به او نیرویی تازه بخشیدند. او دیگر هیچ گاه به روی زمین برنگشت.»^{۱۱}

شاه گویی افزایش بهای نفت بوسیله اوپك را نوعی برکت می‌دانست. از آن پس بارها این مطلب را گفت و وزیرانش تکرار کردند که دیگر هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که با ریختن پول حل نشود. او بکلی غافل

(۱۱) مصاحبه نگارنده با حسین امیرصادقی، ۵ ژوئن ۱۹۸۵.

از پیچیدگیهای داخلی و خارجی بود که افزایش بهای نفت ایجاد می‌کرد. یقین پیدا کرده بود که کشورهای صنعتی به خرید نفت ایران با هر قیمتی ادامه خواهند داد و گویی از اثرات تورم وحشتناکی که این افزایش قیمت بر کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی که ایران نیاز به خریدشان داشت، آگاه نبود. در واقع او بعدها همین تورم را برای توجیه افزایش بهای نفت که خودش موجب شده بود، عنوان کرد.*

پیش از آنکه درآمد سرشار از نفت مطرح شود، ایران يك برنامه پنج‌ساله جدید و نسبتاً معتدل برای سالهای ۷۸-۱۹۷۳ آغاز کرده بود. وقتی پول نفت در ۱۹۷۴ سرازیر شد، شاه تصمیم گرفت با يك ضربه سرمایه‌گذاری بخش دولتی را دوبرابر سازد. او این تصمیم را در یکی از جلسات هیئت وزیران اعلام کرد؛ چندتن از وزیران شگفتزده شدند، برخی دچار وحشت شدند، ولی هیچ‌کس جرأت نکرد او را از این کار منصرف سازد. امیرعباس هویدا نخست‌وزیر پرسید آیا این کار به زیربنای اقتصادی کشور فشار وارد نخواهد ساخت. شاه به او اعتنائی نکرد و پرسید آیا سؤال دیگری نیست؟ و اعلام داشت که این برنامه عملی خواهد شد. ۱۲ با گذشت زمان، چنین افزایش عظیمی در هزینه‌ها، آن‌هم طبق دستور، دست‌کم بوی کیمیاگری می‌داد. بعدها رابرت گراهام یکی از مفسران معروف نوشت: «در ایران يك معجزه

* شاه اعلام کرد که تورم را می‌توان با «کار کردن زیادتر و ریخت‌وپاش کمتر» مهار کرد. او به یکی از مجلات امریکایی گفت: «امریکاییان به اندازه کافی سخت‌کوش‌اند اما نه دیگران، نه اروپاییان. آلمانیها آری، فرانسویان تا حدودی، ولی دیگران نه به‌اندازه کافی... یکی از پاسخها به تورم کار کردن است. پاسخ دیگر جلوگیری از ریخت‌وپاش جامعه مصرفی است. وقتی شما به يك رستوران یا خانه‌ای در امریکا می‌روید، می‌بینید که مقدار زیادی کرم یا غذاهای دیگر تلف می‌شود، به‌دورافکنده می‌شود، زیرا مصرف‌کننده مقدار کمی برداشته و بقیه را جا گذاشته - و آن را به‌دور می‌افکنند. شما در مصرف کاغذ هم افراط می‌کنید؛ در همه چیز.» ۱۲

(۱۲) مجله اخبار امریکا و گزارشهای جهان، ۶ مه ۱۹۷۴.

13) Graham, *Iran, The Illusion of Power*, p. 78.

اقتصادی ترتیب یافته است. ۱۲»

نوعی شور و هیجان جنون‌آمیز ایجاد شد، رؤیای «ژاپن دوم» بیش از پیش در ذهن شاه و اطرافیانش فرو رفت. هویدا نخست‌وزیر با اطمینان اظهار داشت که به عقیده او تا سی سال دیگر سطح زندگی ایران از ژاپن جلو خواهد زد و ایران پیش از سال ۱۹۸۳ بیش از مجموع کشورهای اروپایی و شوروی فولاد تولید خواهد کرد (بازار فروش این همه فولاد کجاست؟ معلوم نبود). ۱۵. شاه چند بار اعلام کرد «پیش از پایان قرن بیستم ایران را تبدیل به یکی از پنج کشور بزرگ صنعتی جهان خواهیم کرد.» الگویی نه‌تنها برای جهان سوم بلکه حتی برای غرب که در معرض حمله دائمی تنبلی و انحطاط قرار گرفته است، او بخصوص در مورد انگلیسیها لحن تندی بکار برد و گفت در ظرف یک دهه ایران به پای آلمان غربی خواهد رسید. ۱۶. درحالی‌که پآرامی فنجان چای را در ایوان کاخ سلطنتی به لبانش نزدیک می‌کرد، این مطلب را به یکی از روزنامه‌نگاران تأکید کرد و گفت: «آری ما می‌توانیم این کار را بکنیم. و در ظرف بیست و پنج سال خواهیم توانست از کشورهای اروپای غربی پیشی بگیریم.» شاه اصرار می‌ورزید که تمدن بزرگ در دسترس است. «گمان نمی‌کنم هیچ کشوری در جهان به کارگران و کشاورزان و سایر طبقات بیش از آنچه ایران می‌دهد سود برساند. و در آینده این سودها بمراتب بیشتر خواهد شد. آموزش ابتدائی رایگان، شیر رایگان برای دانش‌آموزان، بهداشت ملی، وام مسکن به کارگران، همه این کارها و حتی بیشتر را می‌توان عملی کرد زیرا ایرانیان قادر به تلاش فوق‌العاده هستند.» به یکی از نویسندگان مجله فورچون اظهار نمود: «فرق ما با جوامع بی‌بندوبار این است که در آنجا مردم پول بیشتر مطالبه می‌کنند و کار کمتر ارائه می‌دهند.» این سخنان بقدری به این خبرنگار گران آمد که نوشت: «شاه ایران با واقعیتها مسئله دارد.» ۱۷»

14) Ibid., p. 83.

۱۵) مصاحبه اریک رولو خبرنگار لوموند با هویدا، لوموند ۳-۴ اکتبر ۱۹۷۶

۱۶) فورچون، اکتبر ۱۹۷۴.

۱۷) همانجا.

اما این مسئله‌ای بود که از جانب دوستانش که همگی برای ثروت افسانه‌ای جدید ایران گیسو دوخته بودند تشویق می‌شد. سفارتخانه‌های غربی در ایران که هیچ‌گاه اشتیاقی به تحلیل اوضاع نداشتند، تبدیل به هیأت‌های متخصص در صادرات شدند که هم و غمشان صدور کالا به ایران بود. و چرا نباشد؟ مگر ثروت جدید ایران از پولی که مستقیماً از کشورهای صنعتی و سایر مصرف‌کنندگان نفت گرفته شده بود، نبود؟ افزایش بهای نفت که شاه برای آن مبارزه کرده بود يك تکان بی‌سابقه برای جهان پیشرفته بشمار می‌رفت. در ۱۹۷۴ دولت انگلیس که با اعتصاب معدنچیان و درعین‌حال با افزایش عمده بهای نفت روبرو شده بود، سه روز کار در هفته را بمنظور ذخیره انرژی برقرار ساخت. تورم تقریباً در همه‌جا بیداد می‌کرد، شرکتها ورشکست می‌شدند، بیکاری گسترش می‌یافت. بنابراین هر کشوری که دچار چنین وضعی شده بود ناگزیر می‌کوشید بخشی از پولهایی را که از دست داده است، از طریق افزایش صادرات خود به کشورهای تولیدکننده نفت پس بگیرد.

در میان کشورهایی که بیش از همه حریص به چاپلوسی از شاه نوکیسه بودند، انگلیسیها مقام اول را داشتند. در ژانویه ۱۹۷۴ آنتونی باربر وزیر دارایی و پیترو واکر وزیر بازرگانی و صنعت آن کشور برای تقاضای پول با عجله هرچه تمامتر به دیدار شاه در تپه‌های اسکی سن‌موریتس شتافتند. نتیجه مذاکرات يك قرارداد تهاتری يك‌ساله بود که براساس آن ایران پنج میلیون تن نفت خام اضافی در مقابل کالاهای صنعتی به ارزش ۱۱۰ میلیون لیره تحویل می‌داد.

این رابطه جدید و معکوس با ایران، در بریتانیا تا حدودی ترس آفرید. خبرنگار دیپلماتیک روزنامه گاردین شکایت کرد که: «با يك بشکن‌زدن شاه دو تن از وزیران ارشد کابینه بریتانیا دوان دوان به دیدارش شتافتند.» دیلی اکسپرس که روزنامه‌ای مورد توجه عموم است در سرمقاله‌اش با لحن تلخی نوشت: «درحالی‌که لندن زمانی پایتخت مالی جهان و لیره استرلینگ زمانی مورد قبول همگان بود، اکنون وضع طوری شده که وزیران انگلیسی خود را برای گرفتن وقت ملاقات از شاه ایران خوار و خفیف می‌سازند.» این روزنامه

اعلام کرد که وابستگی بریتانیا به شاه از آینده تیسره و تازی خیر می‌دهد. «چه باور نکردنی و چه زشت است که وزیر دارایی بریتانیا از تپه‌های لفظ‌زنده و پربرف سن‌موریتس بالا برود. اگر او می‌خواهد درباره پول صحبت کند چرا یک نفر مثل روتشیلد را نمی‌فرستد؟»^{۱۸} البته چنین نظریه میهن‌پرستانه‌ای همگانی نبود. فردای روزی که وزیران انگلیسی سن‌موریتس را ترک کردند، وزیر اقتصاد آلمان غربی وارد شد تا درباره تحویل گاز طبیعی با شاه گفتگو کند. سپس فرانسویها وارد شدند. و نیز بسیاری دیگر...

• • •

در بهار ۱۹۷۴ هنری کیسینجر به شاه تلگراف زد که پیشنهاد کند ایالات متحد و ایران «مناسبات خود را گسترده‌تر و عمیق‌تر سازند، به نحوی که به صورت یک شراکت بالمناصفه درآید.» او پیشنهاد کرد یک کمیسیون مشترک در سطح وزیران به ریاست وزیر خزانه‌داری امریکا تشکیل گردد. یکی از نخستین وظایف کمیسیون مزبور می‌توانست همکاری در توسعه برنامه انرژی هسته‌ای ایران باشد. همچنین او مشتاق بود مقدار بیشتری مهارت‌های تکنولوژی و معلومات فنی امریکاییان را به ایران انتقال دهد تا توانایی پژوهش و صنعت را در بعضی از رشته‌ها که به نظرش اولویت مطلق داشت افزایش دهد. «ما رشته‌هایی از قبیل شیرین‌کردن آب دریا، استفاده از نیروی خورشید، و بعضی از رشته‌های مکانیک و الکترونیک را در نظر داریم که شامل ساختمان وسایل الکترونیکی و تولید بعضی از ادوات نظامی پیشرفته می‌باشد.» و نیز ایالات متحد در ایجاد صنعت پتروشیمی و سیستم رادار و مخابرات ایران از جمله ماهواره‌ها و تأسیسات زمینی به شاه کمک خواهد کرد. در همان حال علائق سیاسی و امنیتی باید از طریق دیدارهای مکرر میان مقامات امریکایی و ایرانی بیش از پیش گسترش یابد. اگر شاه ایجاد کمیسیون مشترکی را درباره امور امنیتی لازم می‌داند «ما آمادگی داریم به این تقاضا پاسخ مثبت

(۱۸) گاردین، لندن، ۲۴ ژانویه ۱۹۷۴؛ دیلی اکسپرس، لندن، ۲۵ ژانویه

بدهیم. ۱۹۰

شاه از پیشنهادهای کیسینجر خوشحال شد و تقریباً تمام آنها را با خوشرویی پذیرفت. پیشنهاد کرد دولت امریکا تحت عنوان انتقال تکنولوژی، باید به ایران اجازه ساختن موشك در ایران بدهد. این موشكها ارزانتر از موشكهایی که در امریکا ساخته می‌شوند تمام خواهد شد و آنگاه وی آنها را به دولت ایالات متحد خواهد فروخت. در واقع شاه اهمیت زیادی برای این مسئله قائل بود. کیسینجر نیز آن را تصویب کرد. ۲۰

در ماههای بعد او پیشنهاد کرد که برنامه تولید مشترك موشكها هرچه زودتر به اجرا درآید. در خصوص پیشنهاد کیسینجر که مقامات رسمی امریکایی و ایرانی مرتب بین تهران و واشینگتن رفت و آمد کنند، شاه اظهار نظر کرد که بهتر است بیشتر نشستها در تهران صورت بگیرد، زیرا تصمیمها را من می‌گیرم و برایم راحتتر است که این کار را در تهران انجام دهم. ۲۱

کمیسیون مشترك وقتی رسماً شروع به کار کرد که کیسینجر در نوامبر ۱۹۷۴ بمجرد اینکه جerald فورد جانشین ریچارد نیکسون در مقام ریاست جمهوری امریکا شد، به تهران سفر کرد. از نخستین وظایف کمیسیون، همکاری هسته‌ای بین دو کشور بود. در نشستهای بعدی قرار شد کیسینجر نمایندگی امریکا و هوشنگ انصاری وزیر دارایی و امور اقتصادی که یکی از ثروتمندترین افراد کشور بود، نمایندگی ایران را برعهده داشته باشد. در اوائل ۱۹۷۵ کمیسیون اعلام کرد که در ظرف پنج سال آینده حجم بازرگانی غیر نفتی بین دو

(۱۹) تلگرام کیسینجر به هلمز، آوریل ۱۹۷۴:

073527, EXDIS, 1102242

(۲۰) در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۲ لارنس ایکلبرگر دستیار کیسینجر طی يك بخشنامه داخلی به متصدیان مربوطه وزارت خارجه امریکا نوشت: «آقای هنری کیسینجر اشاره کرده که علاقه شخصی خاصی به تقاضای ایران در مورد تولید مشترك پاره‌ای از سلاحها دارد و خواستار اتخاذ تصمیم فوری است.»

(۲۱) تلگرام هلمز به کیسینجر:

EXDIS, Tehran 2958, 1709372.

کشور به ۱۵ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت. ایران يك میلیارد دلار دیگر صرف نیروگاههای هسته‌ای و تکنولوژی امریکایی خواهد کرد. کیسینجر اعلام داشت: «این بزرگترین موافقتنامه از این نوع می‌باشد که تاکنون بین دو کشور امضا شده‌است.»

در آن هنگام کمی پیش از ده کارشناس امور هسته‌ای در ایران وجود داشت.

•••

از سرآزیر شدن پول نفت به ایران هیچکس بیشتر از فروشندگان اسلحه در غرب استفاده نکرد. اینان قبلاً در اتر تصمیم ۱۹۷۲ نیکسون-کیسینجر مبنی بر اینکه «هرچه شاه می‌خواهد به او بدهند» افسارگسیخته شده بودند. پس از چند بار افزایش بهای نفت، شاه اکنون خیلی بیشتر از سابق اسلحه می‌خواست و می‌توانست داشته باشد. رؤسای سابق سیا در ایران، رؤسای سابق گروه کمک نظامی و مستشاران امریکایی و ده دوازده تن از مقامات سابق مبدل به دلان اسلحه شدند تا از این معاملات پرسود سهمی ببرند. حتی دریاسالار توماس مورر رئیس سابق کمیته مشترک رؤسای ستاد امریکا که اخیراً بازنشسته شده بود نقش دلالی اسلحه را در تهران برعهده گرفت. سیل دلان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اسکاندیناویایی نیز به تهران سرآزیر شد.

کلیه شرکت‌هایی که در زمان جنگ ویتنام به فروش اسلحه اشتغال داشتند و پس از قرارداد صلح پاریس در ۱۹۷۳ سفارش‌هایشان کاهش یافته بود، برای ادای احترام به شاه با بروشورهایی که با کاغذ کلاسه چاپ و سخنانی که به‌عنوان کارشناس فروش اسلحه قبلاً آماده شده بود، راهی تهران شدند. آنان يك دربار جدید و يك محفل جداگانه تشکیل دادند که همان حسادت‌هایی که در اطراف شاه و خانواده‌اش جریان داشت، بر آن نیز حکمفرما بود. بسیاری از افرادی که در خلال بازپرسی‌های «ایران‌گیت» در ۱۹۸۷ مشهور شدند - از قبیل ریچارد سیکورد، منوچهر قربانی‌فر، آلبرت حکیم - به‌نحوی از انحاء در فروش اسلحه

به ایران در این زمان دست داشتند.^{۲۲} پاره‌ای از خریدها بنحاطر ماهیت تهدید شوروی به ایران و عدم ثبات منطقه قابل توجیه بود. شاه شخصاً احساس می‌کرد که جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل بتنهائی این نیازها را توجیه می‌کند. می‌گفت: هیچ قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی وجود ندارد. دست‌کم تا دو سال هیچ‌گونه محدودیتی در خرید اسلحه وجود نداشت. در ۱۹۷۶ شاه سفارش بیش از ۱۱ میلیارد دلار از پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارهای موجود در زرادخانه آمریکا را داد و بیش از این مبلغ از رقبای اروپایی ایالات متحد اسلحه خرید. اگر سیستم هشدار رادار هوایی را که به اوکس مشهور است، نام نبریم، سیستم تسلیحاتی آمریکایی که شاه عمدتاً کشورش را به آن مسلح می‌ساخت از این قرار بود: موشکهای چندطبقه هاوک، بیش از پانصد هلیکوپتر نظامی، ۲۴۰ فروند هواپیمای جنگنده «اف-۱۴» و «اف-۱۵»، چهار ناوشکن، سه زیردریایی. عده کارشناسان فنی آمریکایی برای خدمت در این سیستمها سه‌برابر شد، یعنی از کمی بیش از سیصد نفر در ۱۹۷۲ به بیش از هزار نفر در ۱۹۷۷ رسید. ضمناً در اواسط دهه ۷۰ شرکت‌های آمریکایی بیش از پنج هزار غیرنظامی را تحت برنامه فروش اسلحه به ایران فرستادند.^{۲۳} آمریکاییان مزبور راهگشای انقلاب شدند.

یکی از دلایل عمده مخالفت آیت‌الله خمینی با رژیم پهلوی در ۱۹۶۴ حقوق برون‌مرزی بود که به نظامیان آمریکایی در ایران داده شد. اکنون به‌جای چندصد نفر، چندین هزار آمریکایی در ایران اقامت داشتند. آنان در شهرکهای کوچک خودشان گرد آمده بودند و مایحتاج خود را از مغازه‌هایی که با دلار جنس می‌فروختند می‌خریدند و پیتزافروشیها و همبرگر فروشیها و اتومبیل‌های بزرگ و آداب و رسوم بیگانه خودشان را داشتند. رفتار آنان بسیاری از ایرانیان را به همان اندازه خشمگین می‌ساخت که حمایت بی‌چون و چرای واشینگتن از شاه.

22) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 159.; Sick, *All Fall Down*, pp. 15-18; State Department White Paper, p. 15.

23) State Department White Paper, p. 12.

یکی از بدترین نقاط از این لحاظ اصفهان بود. در این شهر شرکت هلیکوپترسازی بل قراردادی در مورد آموزش نظامیان ایرانی برای اداره ناوگان عظیم و نو بنیاد هلیکوپتر شاه که یکی از بزرگترین ناوگانها در جهان بشمار می رفت، منعقد ساخته بود. بسیاری از کارمندان بل سربازان سابق امریکا در ویتنام بودند که تنها تجربه آنان در خارج از امریکا این بود که بخشی از ارتش اشغالگر را تشکیل می دادند، آن هم در جایی که بومیان یا می خواستند آنها را بکشند یا به آنان خدمت می کردند. جای شگفتی نیست که پیچیدگیهای مذهب شیعه هیچ تأثیری بر اینگونه اشخاص نداشت. در ایام تعطیلات مذهبی یا عزاداریها، امریکاییان مهمانیهای مفصل ترتیب می دادند و صدای بلند دستگاههای استریو در همه جا پخش می شد و خوشگذرانیهای مست تلوتلوخوران از این محل به آن محل می رفتند. بارهای آنان به روی ایرانیان بسته بود. در بسیاری از این بارها دختران ویتنامی خدمت می کردند. ۲۴

ناگزیر کارگران امریکایی تبدیل به مظهر يك اتحاد بی نهایت منفور شدند. همین که شکوفایی بازار نفت فروکش کرد، ناراضایتی در میان روستاییانی که شهرها را در جستجوی کار انباشته بودند و اکنون نه کار داشتند و نه مسکن، تبدیل به خشم گردید. خشم بسیاری از این اشخاص در درجه اول متوجه ایالات متحد بود. چند امریکایی به قتل رسیدند.

• • •

ثروت جدید شاه تا مدتی به او اجازه داد که مناسباتش را با بعضی از همسایگان عرب خود بهبود بخشد. به روابط نزدیک با اسرائیل همچنان ادامه داد، اما مبالغ هنگفتی به مصر و تا حدود کمتری به سوریه کمک کرد که هر دو فاقد نفت بودند. حتی در مارس ۱۹۷۵ شاه و صدام حسین رهبر عراق ضمن يك بسوسه متکبرانانه اختلاف مرزی بین دو کشورشان را حل کردند. پی آمد فوری این آشتی این بود که شاه از حمایت کردهای شورشی که با عراق می جنگیدند دست کشید،

و عواقب آن را قبلاً مرور کردیم.

بر رغم اینگونه نزدیکیهای سودجویانه، بسیاری از رهبران عرب — از جمله سعودیها — از شاه ملاحظه می‌کردند، يك نوع ترس گسترده و معمولاً ساکت وجود داشت که به شاه نمی‌توان اعتماد کرد و او می‌تواند عملاً تهدیدی به تمامیت ارضی خودشان باشد. آنان ممکن است از اینکه شاه در ۱۹۷۳ سربازان ایرانی را برای کمک به سلطان عمان در سرکوبی جنبش چریکی چپگرای طنز فرستاده بود سپاسگزار بوده باشند (این نخستین نمونه‌ای بود که شاه مفاد دکتترین نیکسون را اجرا می‌کرد، مبنی بر اینکه امریکا جنگ‌افزار و یکی از قدرتهای محلی سرباز تأمین کند تا با دست‌اندازی کمونیستها در يك منطقه معین بجنگند.) اما پاره‌ای از اعراب تاخت و تاز در عمان را آزمایشی برای دخالت بعدی ایرانیان در امور خودشان می‌دیدند. شیخ یمانی وزیر نفت عربستان سعودی اغلب از ماهیت بلندپروازیهای شاه شکایت می‌کرد. یمانی دائماً می‌کوشید افزایش بهای نفت را محدود سازد، در حالیکه شاه دائماً می‌کوشید آن را به بالاترین حد ممکن برساند. جمعیت ایران بمراتب بیش از عربستان سعودی بود و شاه می‌خواست درآمد — های خود را فوراً به حداکثر برساند. سعودیها هیچ فوریتی در این کار احساس نمی‌کردند. شاه علناً وزیر نفت عربستان سعودی را «آن مردک یمانی» می‌نامید.

یمانی در اوت ۱۹۷۵ به جیمز اکینز سفیر امریکا در ریاض اظهار داشت که سعودیها معتقدند ایالات متحد شاه را تشویق می‌کنند که سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را تصرف کند. ۲۵ به گفته اکینز یمانی اعلام نمود: «در نظر او و سعودیها صحبت از دوستی ابدی میان ایران و امریکا تهوع‌آور است. آنها می‌دانند که شاه دچار جنون عظمت‌طلبی و از لحاظ روانی بسیار بی‌ثبات است و اگر ما این مطلب را تشخیص ندهیم باید قوه تشخیص ما عیب داشته باشد.» (در این هنگام اکینز به این علت که از صمیم قلب از سیاست کیسینجر در

۱۲۵ گزارش جیمز اکینز تحت عنوان «نمنازی امریکا، ایران و اسرائیل»،
۲۸ آوریل، ۱۹۷۵، جلد ۶، شماره ۶۰۰۹

پشتیبانی از شاه حمایت نمی‌کرد، از کنار برکنار شد.)^{۲۶} و نیز یمانی هشدار داد که «اگر شاه از صحنه خارج شود، ممکن است یک رژیم خشن ضد امریکایی در تهران داشته باشیم.» او نمی‌توانست بفهمد چرا تقریباً تمام مقامات امریکایی تحت تأثیر شاه قرار گرفته‌اند و حرفهای شاه باورشان شده‌است.

یکی از اشخاصی که تحت تأثیر قرار نگرفته بود، ویلیام سایمون وزیر خزانه‌داری امریکا بود. او کسی بود که شاه را علناً «احمق» نامید. این گفته ناخشنودی فراوانی در کاخ نیاوران ایجاد کرد. روزنامه واشینگتن‌پست گزارش داد که حکومت شاه حتی قطع مناسبات سیاسی را بر سر این حادثه مورد مطالعه قرار داده است.^{۲۷}

در یک مورد دیگر سایمون به پرزیدنت فورد توصیه کرد که «ایران قدرت مسلط بر اوپک در مورد بالابردن قیمتها است و استدلالهای قلبی شاه نباید بدون جواب بماند.»^{۲۸} این همان استدلالی بود که سعودیها نیز در واشینگتن مطرح می‌کردند.

جیمز شلزینگر نیز که در ۱۹۷۳ وزیر دفاع امریکا شد، نسبت به شاه مشکوک بود. او از فضای فاسد و بی‌بندوباری که در تهران حکمفرما بود احساس خطر کرده و کوشیده بود در روند تأمین خواسته‌های شاه نظم و ترتیبی ایجاد کند. پس از استعفای نیکسون، شلزینگر تردیدهای خود را درباره «عاقلانگی بودن این سیاست که شاه هرچه می‌خواهد به او بدهند» به پرزیدنت فورد اعلام داشت و پیشنهاد کرد که در این سیاست تجدیدنظر کلی بعمل آید. ولی هنری کیسینجر هنوز وزیر خارجه بود و باعث شد این پیشنهاد در دستگاه اداری دفن شود.^{۲۹}

(۲۶) نظر اکتبر در نامه‌ای در ۴ سپتامبر ۱۹۷۵ به سناتور چارلز پرسی اعلام گردید: «به من گفته‌اند که کیسینجر از من خوشش نمی‌آید و بعضی از جنبه‌های گزارشهای من او را آزرده می‌سازد... ظاهراً گزارشهای من با آنچه وزیر خارجه مایل به شنیدنش می‌باشد تطبیق نمی‌کند.»

(۲۷) واشینگتن‌پست، ۲ مارس ۱۹۷۴.

(۲۸) یادداشت درباره سیاست ایالات متحد نسبت به اوپک.

29) Sick, *All Fall Down*, pp. 15-18.

هنگامی که شاه در ۱۹۷۵ به واشینگتن سفر کرد، یادداشت توجیهی کیسینجر برای پرزیدنت فورد، از شاه چون «مردی دارای قابلیت و دانش فوق‌العاده» ستایش و به فورد توصیه می‌کرد که چیزی دربارهٔ بالابودن بهای نفت بر زبان نیاورد. در یادداشت مزبور آمده بود: «دلیلی نمی‌بینم که شما این مسئله را که قیمتها به سرعت زیاد و مقدار زیاد رو به ترقی است با شاه مطرح کنید زیرا او با شدت به درستی آنچه کرده است اعتقاد دارد و از شنیدن پیشنهادهای مخالف به آسانی رنجیده خاطر می‌شود.»^{۲۰}

چنین سکوتی در برابر مهمترین موضوع روز، فقط می‌توانست شاه را مطمئن سازد که امریکا پشتیبان اوست یا دست کم اینکه اعتنائی به سیاست نفتی او ندارد. اما در عمل فورد این موضوع را مطرح ساخت و توانست مدت کوتاهی جلو افزایش بهای نفت را بگیرد.^{۲۱} بعدها کیسینجر متهم شد که شاه را تشویق به افزایش بهای نفت کرده است تا او بهتر بتواند خودش را مسلح کند. کیسینجر این اتهام را بشدت رد کرد. با این همه سرانجام روشن شد که افزایش ثروت شاه پس از ۱۹۷۳ کیسینجر را وادار نکرد که در «سفیدامضائی» که در مه ۱۹۷۲ برای خرید اسلحه به شاه داده بود تجدیدنظر کند.^{۲۲} در ۱۹۷۶، آخرین سال زمامداری جerald فورد، شاه به این نتیجه رسیده بود که بسیاری از توصیه‌هایی که در مورد خرید اسلحه از جانب مقامات امریکایی می‌شود، با این حقیقت آمیخته است که آنان روابط نزدیک و محرمانه‌ای با کارخانه‌های اسلحه‌سازی دارند. او می‌گفت امریکاییان بی‌اندازه ادعای پاکدامنی می‌کنند و همیشه از وجود فساد

(۳۰) یادداشت دربارهٔ «استراتژی مذاکرات شما با شاه ایران»، ۱۳ مه ۱۹۷۵.

(۳۱) مقاله جک آندرسون در نشریه پاریس، ۲۶ اوت ۱۹۷۹.

(۳۲) در ۴ مه ۱۹۸۰ ضمن برنامهٔ «شصت دقیقه» تلویزیون «سی بی اس»، جیمز اکیترز سفیر سابق امریکا در عربستان سعودی و چند نفر دیگر کیسینجر و بخشی از دستگاه دولتی امریکا را متهم به همدستی با شاه در افزایش بهای نفت بمنظور تسهیل در خرید اسلحه نمودند. کیسینجر این اتهامات را «نادرست و بدخواهانه» نامید.